



عقل؛ چراغ باطن، همراه همیشگی

رابطه تعقل و تعبد از منظر علامه مصباح یزدی قُدَس سرّه

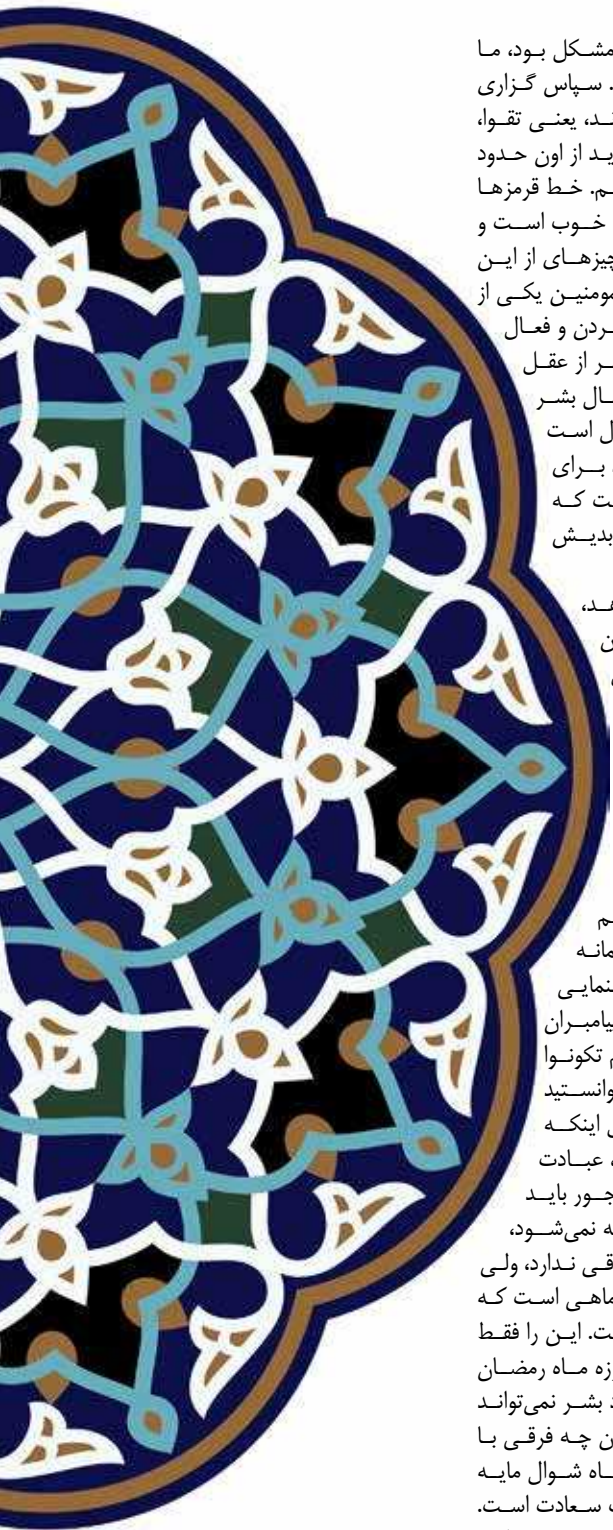
آیت الله غلامرضا فیاضی

که عقل هست تکلیف هم هست. لذا گفتند یکی از شرایط عمومی تکلیف، عقل است. عقل توانایی و نیرویی است که در بشر قرار داده شده که می تواند راجع به اشیاء فکر کند، تامل کند، تدبیر کند و براساس آن تامل و تدبیرش تصمیم بگیرد عمل کند.

«اولین معلم عقل است» سرّش این است که یک سوالاتی برای بشر مطرح است که پاسخ آن ها را فقط عقل می تواند بدهد. مثل اینکه: من از کجا آمده ام؟ و چه کار باید بکنم؟ عقل است که می فهد که بشر خود به خود به وجود نیامده است. چون عقل هر موجودی را که به وجود می آید به طور

خدای متعال دو حجت در بشر قرار داده، همان طور که در روایت امام کاظم (علیه السلام) هست که حضرت فرمودند: إِنَّ اللَّهَ عَلَي النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَثْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.

خدای متعال دو حجت در مردم قرار داده، یک حجت باطنی که عقل است و یکی حجت ظاهری که انبیا و اوصیا هستند. شکی نیست حجت اولیه، عقل است. عقل ورزی از امتیازات بشر است. بزرگترین امتیاز انسان تعقل و استفاده از عقل است. عقل یعنی قوه‌ای که با آن قوه انسان می‌تواند حقایق را بفهمد. این عقل اولین راهنمای بشر است در همه انسان هایی



بر ما یا ممکن نبود و یا خیلی مشکل بود، ما باید قدردان و سپاس‌گزار او باشیم. سپاس‌گزاری به چیست؟ به حفظ حریم خداوند، یعنی تقوا، یعنی حدودی که او تعلیم می‌فرماید از اون حدود نگذریم. خط قرمزها را رعایت کنیم. خط قرمزها چیست؟ عقل می‌فهمد صداقت خوب است و اذیت دیگران بد است. خیلی چیزهای از این جنس را عقل می‌فهمد لذا امیرالمومنین یکی از فلسفه‌های بعثت انبیا را شکوفا کردن و فعال کردن عقل معرفی می‌کند تا بشر از عقل خود استفاده کند ولی در عین حال بشر به جایی می‌رسد که برایش سوال است و عقل نمی‌تواند پاسخگو باشد برای اینکه یک چیزهای خاصی هست که بشر می‌تواند با عقل، خوبی و بدیش را تشخیص دهد.

اما آیا همین کارها را انجام بدهد، وظیفه‌اش را انجام داده یا نه؟ این جاست که ابن سینا استدلال می‌کند و می‌گوید من که می‌بینم عقلم خیلی جاها سوال دارد و خودش نمی‌تواند پاسخ بدهد و از طرفی هم می‌دانم که خداوند مرا برای هدفی آفریده و از طرفی هم می‌فهمم که من خیلی چیزها را نمی‌فهمم پس ضرورت دارد خدایی که حکیمانه مرا آفریده، کسی را هم برای راهنمایی من بفرستد. لذا یکی از شئون پیامبران این است که «و یعلمکم ما لم تکتونوا تعلمون» پیامبر آنچه شما نمی‌توانستید بفهمید به شما می‌آموزد. مثل اینکه یکی از قدردانی‌های نعمت خدا، عبادت خداست حالا این عبادت چه جور باید انجام بشود؟ عقل بشر متوجه نمی‌شود، برای بشر ماه شعبان و رمضان فرقی ندارد، ولی خدای متعال می‌داند ماه رمضان ماهی است که یک شیش از هزار ماه بالاتر است. این را فقط خدا می‌داند. خدا می‌داند که روزه ماه رمضان مایه سعادت بشر است، اما خود بشر نمی‌تواند تشخیص بدهد که اول ماه رمضان چه فرقی با اول ماه شوال دارد که روزه اول ماه شوال مایه بدبختی و روزه ماه رمضان موجب سعادت است. این از چیزهایی است که عقل بشر نمی‌تواند بفهمد، اینجا ابن سینا می‌گوید من می‌فهمم

فطری دنبال این است که بفهمد که علت آن چه بود. اگر به یک انسانی گفته بشود که این میز خود به خود به وجود آمده، آن انسان دچار تعجب می‌شود که نکند کسی که این حرف را می‌زند عقلش را از دست داده؟ یک میز بخواهد در این اتاق باشد باید نجاری باشد که این میز را طراحی کند و بسازد و بعد وسیله ای باشد که این میز را از نجاری بیاورند و در اتاق بگذارند. عقل می‌گوید هر چیزی که به وجود آمده در حالی که قبلا نبود یک به وجود آورنده‌ای می‌خواهد. وقتی این جور شد عقل به این عالمی که مرتب در حال تغییر است نگاه می‌کند می‌گوید این عالم یک مدیری دارد که دارد که مدیریت می‌کند. زمین را خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است.

بسیاری از آیات قرآن برای این آمده که عقل را زنده کند و چیزهایی که عقل خودش می‌فهمد ولی ممکن است در توجه به آن فهمیده‌ها دچار غفلت شود و از فهمیده‌های خودش در زندگی استفاده نکند را به او یادآوری کند. التفات و عنایتش را به آنچه می‌داند جلب کند تا زندگیش با غفلت نگذرد، که اگر کسی زندگیش با غفلت گذشت به فرمایش قرآن این آدم‌ها مثل چارپایانند بلکه منحرف‌ترند. برای اینکه چارپایان عقل ندارند و عذرشان پذیرفته است اما بشر عقل دارد و زندگی مثل چارپایان بکند یقیناً این بشر از چارپایان منحرف‌تر است.

پس عقل اولین راهنمای بشر برای اینکه انسان بفهمد خودش مخلوق است و خالق دارد و آن خالق کارهایش بر اساس حکمت است و بازیچه نیست. این‌ها چیزهایی است که عقل می‌فهمد. ظرافتی خدای متعال در وجود خود ما قرار داده، این بدن جوری است که خود کفاست اگر زخمی پیدا شد خود به خود جبران می‌کند و بدن را به حالت اول برمی‌گرداند. الان وقتی یک ویروس پیدا می‌شود بدن تمام تلاشش را می‌کند تا ویروس را از بین ببرد. واکسن هم همین است که ویروس ضعیف شده را وارد بدن می‌کنند و تا بدن آن را از بین ببرد و وقتی بدن تقویت شد، ویروس اصلی را هم از بین می‌برد. خدایی که این قدر دقیق آفریده است، عقل بشر به او می‌گوید که این خدا حکیم است و کارهایش بازیچه نیست. عقل می‌فهمد که وقتی خدای متعال به ما این همه نعمت داده از نعمت‌های درونی و بیرونی که اگر نبود زندگی

که خیلی چیزها را عقل من نمی‌تواند درک کند و آن خدایی که مرا آفریده، حکیمانه آفریده و نمی‌توانم از درون و با عقل سعادت و شقاوت خودم را بفهمم پس باید پیغمبری بفرستد. پس یک جاهای محدودی هست که عقل در آن کارایی دارد و یک جاهایی عقل در آن کارایی ندارد. چون معلومات بی‌نهایت است، اگر بشر یک مجموعه‌ای از معلومات را می‌فهمد، نسبت به آن بی‌نهایت چیزی نیست لذا بشر به این می‌رسد که من یک معلومات محدودی را با عقلم می‌توانم بفهمم، ولی بی‌نهایت چیزهایی هست که عقل من در آن کارایی ندارد.

علمای ما این حقیقت را با تمام وجودشان براساس تفکر و تامل و راهنمایی‌های وحی رسیدند، لذا می‌دانند که عقل در یک محدوده خاصی کارایی دارد و در آن محدوده باید تمام تلاششان را بکنند که از عقل استفاده کنند و در خارج از آن محدوده که عقل خودش اظهار تحیر می‌کند از خودشان حرفی نزنند که قرآن فرمود: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء، ۳۶) چیزی که علم نداری، دنبال نکن و راجع به آن حرف نزن. در روایت هم فرمود: «من افقی الناس بغیر علم، لَعْنَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» کسی که جواب مردم را بدهد در حالی خودش نمی‌داند، تمام ملائکه او را لعنت می‌کنند.

اینجاست که علما در بخشی که عقل توان فهم دارد، تمام تلاششان را می‌کنند که آن را روشن‌تر و بهتر بفهمند و اگر اشکالی هست و شبهاتی هست از طرف معاندان و دشمنان، به آن‌ها پاسخ بدهند اما همین علما در خارج از محدوده عقل، بر خودشان تعبد را لازم می‌دانند. تعبد یعنی چه؟ یعنی بگویند ما به دلیل اینکه فهمیدیم پیامبر لازم است و با ادله مختلف که مهم‌ترین آن معجزه است فهمیدیم فلان شخص پیامبر است، اطاعت او را بر خود لازم می‌دانیم.

البته عقل یک نیرویی است که ولو ابتدا معلم ماست، یک کار دیگر هم دارد و آن اینکه وقتی خدای متعال در قرآنش آنچه را که عقل نمی‌فهمد بیان کرد، آن وقت خود قرآن می‌شود راهنمای عقل. اینجاست که عقل می‌آید بر آنچه که در قرآن آمده تدبیر می‌کند و با استفاده از اینها چیزهای دیگری را از راه استدلال می‌فهمد. پس عقل راهنمایی است که در عین اینکه معلم کلاس اول است، همواره همراه بشر هست.

علامه مصباح (رضوان الله تعالی علیه) این مسائل را در زندگی‌شان توجه داشتند، لذا عقل را در آن جاهایی که جای کاربرد عقل است به کار می‌بردند و بسیار در آن جهت تلاش می‌کردند. نوشته‌هایشان را که ملاحظه می‌کنیم یک بخش از نوشته‌ها به فلسفه برمی‌گردد، فلسفه یعنی عقل‌ورزی برای شناخت خدا، کلام خدا، اولیا خدا؛ اما در عین حال حضرت استاد به این نکته توجه داشتند که این عقل توانایی محدود دارد و یک جاهایی ما باید به قرآن و کلام رسول خدا و اهل بیت (علیهم السلام) رجوع کنیم، که خود اهل بیت فرمودند ما هرچه داریم از قرآن داریم برای اینکه قرآن یک ظاهری دارد و یک باطنی، که آن باطن را معصومین می‌دانند و باطن آن هم باطنی دارد که معصومین

می‌دانند؛ به طوری که از این قرآنی که یک کتاب با ظاهر محدود است، یک علم نامحدود استفاده می‌کنند چون این کتاب، کتاب علم الهی است. لذا پیامبر است که این کتاب را می‌فهمد و علم بی حساب از این کتاب به دست می‌آورد و حضرت استاد به این نکته توجه داشتند که آن جایی که جای عقل نیست، جای مراجعه به قرآن و کلمات رسول اکرم و اهل بیت است که باید توجه داشت به همان چیزی که حجت بر ماست استناد کرد و نباید با عقلی که توانایی ندارد تلاش کرد یک چیزهایی را یافت، که ایاها ممکن است با آنچه که در قرآن روایات هست در تعارض باشد.

لذا امتیاز حضرت استاد در این بود که جایگاه عقل و استفاده از عقل را دقیقاً مراعات می‌کردند. آن جاهایی که عقل فقط فعال است در همان مسائل اولیه لازم برای بشر، آنجا با عقل فعال بودند و آنجایی که جای وحی است، سعی‌شان بر این بود که از وحی استفاده کنند. البته با توجه اینکه عقل برای فهم قرآن و روایات شرط لازم است، یعنی باید عقل داشته باشد تا بتواند به سراغ روایات برود و از آنها چیزهایی را بفهمد علاوه بر اینکه راه استدلال عقلی بعد از آن هم باز است، یعنی یک آیه مقدمه اول و آیه دیگر را مقدمه دوم قرار می‌دهد و با آنها نتیجه‌ای می‌فهمد که قبلاً نمی‌فهمید. نظیر آنچه در خود مسائل عقلی رخ می‌دهد. چون مسائل عقلی چیزهایی نیست که عقل همان اول به آن برسد. سرمایه اولی عقل یعنی بديهيات، محدود است و دانشمندان از همین سرمایه استفاده می‌کنند و با تنظیم آن به صورت استدلال، برهان اقامه می‌کنند و چیزهایی کشف می‌کنند که تا آن موقع عقل نمی‌فهمید، که به آن فکر می‌گویند، فکر یعنی تنظیم معلومات برای رسیدن به یک مجهول.

عقل هم لازم است برای ابتدای کار، حضرت استاد کارهای وزین و سنگینی کردند؛ و هم لازم است برای فهم قرآن؛ که شما می‌بینید این کتاب‌های معارف قرآن ایشان یک دوره تفسیر است، اما تفسیری طبق موازین و مبانی که تفسیر دارد به طوری که انسان وقتی دقت می‌کند می‌بیند که کاربست عقل در فهم قرآن است و علاوه بر آن تفکر در آیات و روایات است برای کشف معلومات جدید.

این مراعات حدود و مرزهای عقل و تعبد که در کجا جای تعقل است و کجا جای تعبد یعنی گرفتن از معصوم (علیه السلام) بدون اینکه انسان باطن امر را بفهمد، این کاری است که حضرت استاد در زندگی علمی‌شان به بهترین وجه نشان دادند و این رفتار ایشان می‌تواند سرمشق باشد برای همه ماهایی که افتخار شاگردی آن بزرگوار را داریم.